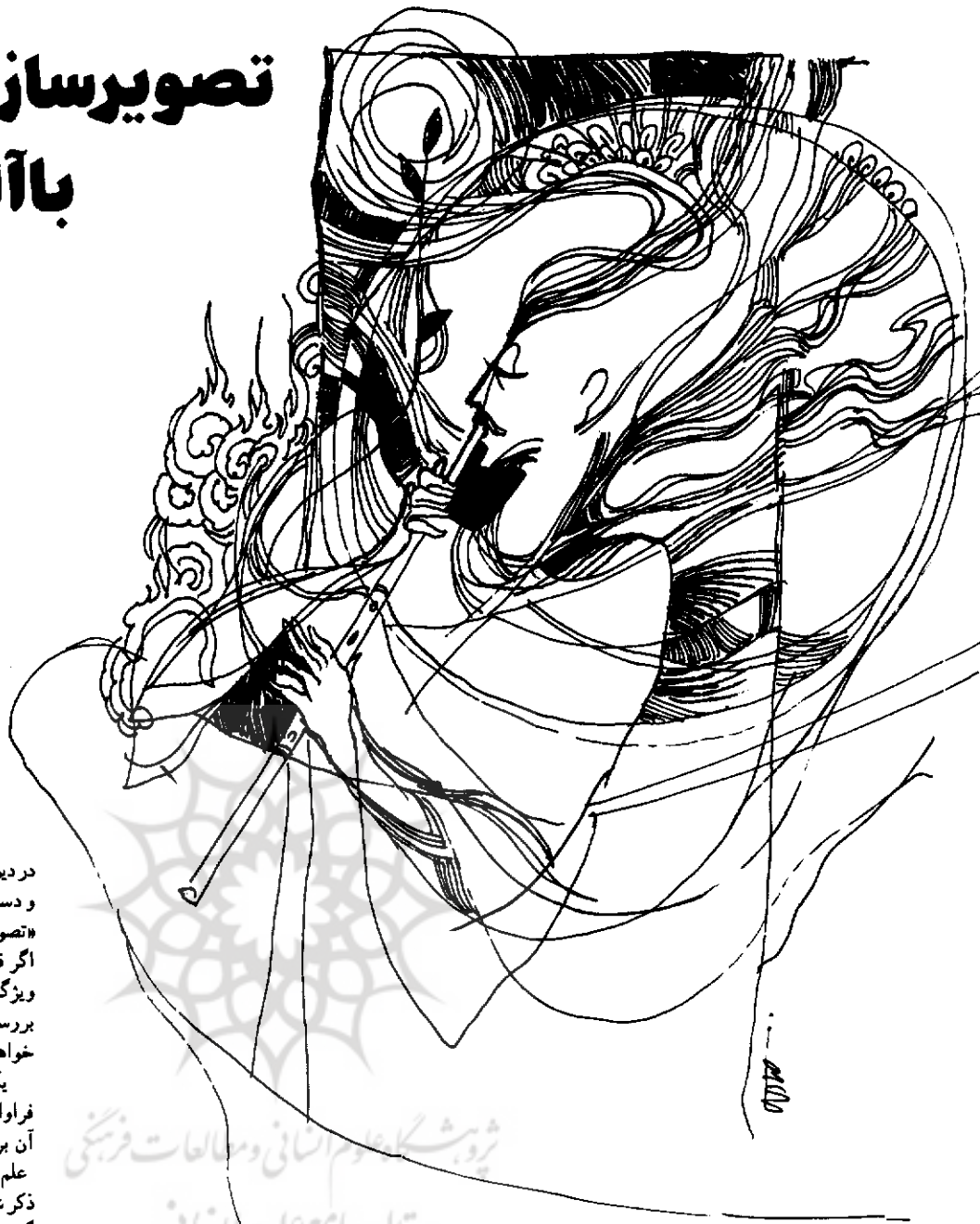


# تصویرسازیهای خاقانی بالاتر موسیقی

■ مجتبی دماوندی - دانشگاه کردستان



در دیوان خاقانی به کار گرفته شده مستلزم صرف وقت و دسترسی به منابع گسترده است زیرا خاقانی شاعر «تصویرسازی و تشبیه و استعاره» است، به طوری که اگر فرضاً حتی تصاویر و استعاراتی که با استفاده از ویژگیهای جانوران و پرندگان ساخته است مورد بررسی قرار گیرد، موضوع بسیار گسترده و دامنه‌داری خواهد شد.

یکی از علوم و فنونی که خاقانی به آن توجه فراوانی مبذول داشته است و از اصطلاحات و آلات آن برای تصویرسازی در اشعارش بسیار سود جست، علم موسیقی است. در اشعار او آلات موسیقی مکرر ذکر شده‌اند و زمینه‌ساز تشبیهات و استعارات فراوانی گردیده‌اند. نمیدانیم که آیا خاقانی به طور واقع موسیقیدان هم بوده یا نه؟ اما استعارات و تشبیهاتی که به وسیله آلات این فن می‌سازد نشانگر این موضوع است که او بخوبی آلات موسیقی را شناخته بوده و یکی از این دلایل حضور او در مجالس شاهان است که همراه و پیوسته با موسیقی بوده است. حضور در این محافل باعث شده تا خاقانی بهتر و نزدیکتر با آلات موسیقی تماس و آشنایی برقرار کند، تا جایی که ارغنون و بربط و رباب و چنگ و دف و نای و دیگر سازهای موسیقی هر کدام تصاویر بدیع و زیبایی از خویش در دیوان این شاعر قدرتمند به جای گذارده‌اند. پیش از خاقانی نیز نام وسایل موسیقی در آثار نظم و نثر به وسیله شاعران و نویسندگان بزرگ این مرزوبوم یاد شده است ولی کمتر به تصویرسازیهای بدیع از این آلات پرداخته‌اند.

ما در این مقاله قصد شرح و بسط ابیات خاقانی را نداریم زیرا ابیاتی که در آنها تعبیر مربوط به آلات موسیقی استفاده شده، اگر شرح و بسط داده شوند به جای این مقاله، کتابی مفصل پیش‌روی خواهیم

و طرز سخن او تا چندین سال پیش شاعرانی چون فتحعلی خان صبا و قاتنی ... را به دنبال خویش می‌کشانید. شناخت ویژگیهای شعر خاقانی زیربنای مطالعه دیوان او می‌باشد. و در یافتن مفاهیم و معانی اشعارش بستگی به آشنایی با کیفیت تفکر و کشف و توضیح تصاویری دارد که در دیوان او جای گرفته است. خاقانی نیز مانند بیشتر شاعران زمان خویش با علوم و فنون گوناگون آشنایی دارد و اصطلاحات این علوم را در شعرش به کار می‌گیرد و با آنها تصاویری می‌سازد. از داستانهای ایران باستان و شاهنامه (که خاقانی به خوبی آنها را خوانده است) تا اطلاعات مربوط به جانورشناسی و گیاهشناسی و نجوم و بازیهای کودکان و اسطوره‌ها و الهیات و ادیان متفاوت - هر کدام در دیوان این شاعر به کار می‌آیند. تحقیق پیرامون این موضوعات، و مضامین فراوان دیگری که

«چنانکه شعر در هر علمی به کار شود هر علمی روشر به کار می‌شود».

روسی که ابوالفرج رونی (متوفی ۴۹۰) در اواخر قرن پنجم بدان توجه نشان داد به سرعت مقبول طبع شاعران و نویسندگان واقع گردید. تصویرسازیهایی که مبنای علمی دارند و بر نهاد علوم گونه‌گون چون: ریاضی، نجوم، طب، و غیره بنا گردیده‌اند، از ابتکارات این شاعر بود<sup>۱</sup>. شاعرانی چون انوری، خاقانی، مجیر، و دیگران این شیوه را ادامه دادند. هر چند که شعر فارسی به دشواری گرائید، اما دیوان بسیاری از این شاعران آکنده از استعارات و تشبیهات و تصاویری شد که ما را با علوم مختلف و اندیشه‌های ساری و جاری در آن زمانها بیشتر آشنا می‌کند.

خاقانی نیز از پیروان همین شیوه است، البته او خود صاحب سبکی مستقل در قصیده سرایی می‌باشد

داشت - فقط به طور مختصر به تصویر سازهای خاقانی با آلات موسیقی خواهیم پرداخت.

❑ ارغنون<sup>۲</sup>: سازی است که اصل آن از یونان است و سازنده اش را افلاطون دانسته اند نام یونانی آن ارگانون (organon) است این ساز، ارغن، ارغنون، ارغون و مزامیر نیز نامیده شده است. این ساز انواعی داشته است، رومیان نیز در نواختن ارغنون تبحر داشته اند و خاقانی به رومی ارغنون نواز فراوان اشاره می کند. شاید ذکر این ساز در ابیات مولانا جلال الدین نیز به خاطر همجواری با رومیان بوده است، (این ساز در آن نواحی متداول و معمولتر بوده است).

خاقانی چندین بار وقتی نام این ساز را می آورد به نوازنده رومی آن نیز اشاره می کند و گاه نیز خود ارغنون را هم رومی می داند سرزمین روم و یونان در زمان خاقانی و پیش و بعد از آن محل زندگانی مسیحیان بوده است. مناسبات مسیحیان با این ساز نیز در اشعار خاقانی مورد توجه است.

○ سار مسکین که نیست چون بلبل

رومی ارغنون زن گلزار<sup>۳</sup> (۱۹۸)  
در این بیت ضمن اشاره به ارغنون نوازی رومیان، بلبل را نیز به ارغنون نواز تشبیه نموده است صدای زیبایی بلبل به صدای ارغنون و بلبل به ارغنون مانند شده است و سار که نام پرندۀ ای است نمی تواند مانند بلبل که صدایش به زیبایی نوای ارغنون است نغمه سر دهد.

○ انگشت ارغنون زن رومی بزخمه بر

تب لرزه تنا تنانا برافکنند (۱۳۵)  
باز به نوازنده ارغنون که رومی هست اشاره می کند و می گوید ارغنون زن رومی انگشت خویش را چون مضربا به تارهای ارغنون آشنا می سازد و آهنگهای زیبا پدید می آورد «تانتاننا آواها و نشانه هایی است که نواهای موسیقی به وسیله آنها نگاشته می شده است»<sup>۴</sup>.

ارغنون به مریضی تشبیه شده است که نوازنده با زخمه به او می نوازد و این مریض که دچار تب و لرز است صدایش درمی آید. تانتاننا شاید ابهامی هم به صدای نامفهوم آلات موسیقی و هدیان انسان تبار داشته باشد.

○ دست موسیقار عیسی دم زرومی ارغنون

غنهای اسقف انجیل خوان انگبخته (۳۹۳)  
موسیقار نام سازی است و نام پرندۀ ای افسانه ای که در منقارش سوراخهای متعدد دارد که از هر کدام آوایی برمی آید نیز می باشد. شباهت این پرندۀ که از هر منقارش آوایی برمی آید با ارغنون که هر تارش صدایی دارد قابل توجه است، غنه نیز از اصطلاحات آواز است در ارغنون دست و دهان هر دو به کار می آیند شکلی از آن در روستاهای جنوب ایران به نام نی انبان هنوز کاربرد دارد.

موسیقار عیسی دم استعاره برای نوازنده ارغنون است که دست بر ساز دارد و دم مسیحایی، صدای ارغنون به آواز انجیل خواندن اسقف تشبیه شده است.

○ می جو عیسی و زرومی ارغنون

غنۀ انجیل خوان برخاسته (۴۷۵)  
در این بیت شراب را به حضرت عیسی (پانوجه به مناسبت می و آئین مسیحیت) مانند کرده است و صدای ارغنون رومی را به صدای خواننده انجیل که

کتاب حضرت عیسی است تشبیه نموده است.

○ آری آری با نوای ارغنون اسقفان

بانگ خر سمع مسیحا برتا بد بیش از این (۳۳۸)  
به صدای زیبای ارغنون نظر دارد که به وسیله اسقفان نواخته می شود. وقتی این نغمه زیبا هست مسیح دیگر به صدای خر، گوش نمی دهد و نمی تواند آن را تحمل کند. حضرت عیسی (ع) برای عبور و مرور از الاغ استفاده می نموده اند<sup>۵</sup> که تعبیر خر عیسی نیز در ادبیات فارسی بسیار یاد شده است و در ادبیات عرفانی کنایه از تن و جسم می باشد.

○ به گردون درافتد صدا ارغنون را

مگر کوس شاه جهانیان نماید (۱۲۹)  
صدای بلند و گیرا و رسای ارغنون را به صدای کوس شاهنشاهی تشبیه نموده است.

○ از جنگ غم خلاص تنها کم زهر

کافغان به نای حلق چو ارغن در آورم (۲۴۰)  
در نسخه بدل به نای و حلق می باشد که شاید مناسبتر باشد. ابهام تناسب بین نای و چنگ و ارغن زیباست. آوای غم آلود و افغان و ناله خود را - از دست غم و روزگار - به صدای ارغنون مانند نموده است آوردن حلق برای ارغنون استعاره کنایی می باشد.

○ در کین سیاوش ارغنون زن

آن زخمه درفشان فروریخت  
گویی سر زخمه شاخ طویی است

کو میوه جان چنان فروریخت

یا مریم نخل خشک بفشاند

خرمای تر از میان فروریخت (۵۰۶)

«کین سیاوش» از الحانی است که - باربد - سازنده آن است. خاقانی اشاره به دستگاهی دارد که ارغنون در آن نواخته می شود. ارغنون لحن کین سیاوش را می نواخته است. نواها و نغمه ها به مروراید تشبیه شده است که زخمه آنرا می پراکند. سر زخمه به شاخه درخت طویی (نام درختی در بهشت) تشبیه شده است که میوه جان را یعنی نواها را پایین می ریزد. آواز ارغنون مانند میوه درخت طویی جانیبخش و روحورور است. در بیت سوم ارغنون نواز به حضرت مریم تشبیه شده و همانطور که در قرآن کریم ذکر شده است نخل خشکیده ای برای او خرمای تازه آورد، صدای ارغنون مانند خرمای تازه ایست که ارغنون زن مانند مریم آنرا از درخت خشکی می افشاند.

❑ بربط: سازی است از خانواده آلات موسیقی رشتۀ ای (دوات الاوتار) که دارای کاسه صوتی گلابی شکل و دسته ای کوتاه است، و گویند معرب «بربت» یعنی سینه بط است زیرا این ساز شبیه بربط می باشد و بط کلمه ای فارسی و معرب است و در عربی بدان عود گویند. نام دیگر آن در فارسی عود و مزهر است. بربط هشت زبان دارد (اشاره به تعداد تارهای آن که در زمانهای مختلف تعداد آنها فرق می کرده) ولی ناشنواست. گوشهای آن که همانا کوکهای آن می باشند پُر هستند و منفذی ندارند و این باعث شده تا این ساز به کری و ناشنوایی متصف گردد.

○ بربط از هشت زبان گوید و خود ناشنواست

زیقش گویی با گوش کر آمیخته اند (۱۱۷)  
بربط به کسی تشبیه شده است که با هشت زبان سخن می گوید زبان استعاره برای تارهای آن است و سخن گفتن استعاره از صدای تارهای آن می باشد ولی در گوشهای او جیوه ریخته اند و او کاملاً

ناشنواست و چوهای کوك ساز گوشهای پُر کرده ای را می مانند یا منافذ گوشهای بربط را آکنده اند.

○ گوش بربط تا به چوب انباشتند

ناله اش از راه زبان برخاسته (۴۷۵)  
بربط به کسی مانند شده که گوشهایش را با چوب انباشته اند و او ناراحتی و ناله اش را از راه زبان سر داده است.

○ بربط کریست هشت زبان کنش به هشت گوش

هر دم شکنجه دست توانا برافکنند (۱۳۵)

پیچانیدن گوش و گوشمالی دادن یکی از انواع شکنجه و تشبیه است دست توانای مطرب گوشهای بربط را می پیچانند. کوك کردن و پیچانیدن کوکهای این ساز توسط نوازنده به گوشمالی و شکنجه تشبیه شده است و بربط نیز به انسانی مانند گردیده است (استعاره کنایی).

○ بربط چو سخن چینی کز هشت زبان گوید

لیک از لغت مشکل اسرار همی پوشد (۵۰۰)  
بربط به انسانی سخن چین مانند شده است که با هشت زبان صحبت می کند ولی به خاطر این که همه کس سخنان او را در نیاند لغات مشکلی را بکار می گیرد (صدای نامفهوم آن) و نمی گذارد کسی از اسرارش مطلع گردد.

○ آن هشت تار بربط نگر جان را بهشت هشت در

هر تار او طویی نمر صد میوه هرتاربخته (۳۷۸)

(تا=تار)، تارهای بربط را به درهای بهشت تشبیه کرده است بهشت نیز هشت در دارد یعنی تارهای بربط با صدای زیبایشان گویی در باغ بهشت را بر آدمی می گشایند هر کدام از این تارها میوه ای دارد که چون میوه درخت طویی (درختی در بهشت) از بهترین انواع میوه هاست و هر کدام از این تارها میوه های فراوانی (صداها) برای شنونده ارمان آورده و فروریخته اند.

○ بربط اعجمی صفت هشت زبانش دردهن

از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری (۴۲۷)  
بربط با این که هشت زبان دارد گنگ و ناگویاست. زخمه باعث می شود تا این گنگ به سخن آید. وقتی زخمه به او می رسد به دو زبان ترجمان می کند، و گنگی اش از بین می رود یعنی آواهای گوناگون از آن برمی آید.

این بیت نیز مفهوم بالا را دربر دارد:

○ مطربان از زبان بربط گنگ

زخمه را ترجمان کنند همه (۴۸۲)  
مطربان زخمه را ترجمان بربط گنگ می کنند یعنی با زخمه می توانند زبان گنگ بربط را باز نمایند و سخنانش را بشنوند. بربط از راه زبان سخن می گوید برخلاف نای که از راه چشم دم می زند.

○ گفت چو بربط مزن زراه زبان دم

دم زره چشم زن چونای صفاهان (۳۵۷)

○ چون بربطت زبان چه بکارست بهتر آنک

چون نای بی زبان زنی الحان صبحگاه (۳۷۵)

و ابیات دیگر که در قسمت «نای» عنوان خواهند شد.

بربط به طفل نیز مانند شده است که در کنار دایگان

قرار دارد و ناله سر می دهد.

○ بربط نالان چون طفلان از زدن

در کنار دایگان آخر کجاست (۴۹۲)

ناله و صدای بربط را به صدای کودکانی که تشبیه

شده و گریه سر داده اند، مانند کرده است.

○ بریط که به طفل خفته ماند

بانگ از بر دایگان بر آورد (۵۰۶)  
بریط به کودک خفته‌ای تشبیه شده که در کنار دایگان (مطربان) آرمیده است و ناگاه آواز برمی آورد. دایگان استعاره برای مطربان می باشد که آوای بریط از کنار آنان برمی خیزد.

○ رسن در گلو بریط از چوب خوردن

چو طفل رسن تاب کسلان نماید (۱۲۹)

کودک رسن تاب طناب را به دور گردن می اندازد تارهای بریط به رشته‌های طناب تشبیه شده و بریط به کودکی که در حال رسن نابی است. بریط که چون کودک رسن تاب تارهایش به گردش پیچیده شده به خاطر چوبهای فراوانی که خورده است (زخمه) مانند کودک رسن تاب که برای بهتر کار کردن تشبیه می شود خسته و ناتوان شده است.

○ بریطی چون دایگانی طفل نالان در کنار

طفل را از خواب دست دایگان انگیکته (۳۹۳)  
نوازنده بریط به دایه تشبیه شده که بریط را مانند طفلی نالان در کنار او، دارد. این طفل خفته (بریط) را دستان دایه از خواب برمی انگیزد. نوازنده با حرکات دستانش باعث به صدا درآمدن بریط می شود و چون دایه ای طفل را از خواب بیدار می نماید و سروصدای طفل (بریط) برمی خیزد.

○ بریط از بس چوب کز استاد خورده طفل وار

ابجد روحانیان بین از زبان انگیکته (۳۹۳)  
به کودکی تشبیه شده که به مکتب رفته و در اثر تبهات الفبا را آموخته است. الفبای روحانیان و آسمانیان را هم فرا گرفته است یعنی همزبان ما نیست چون ما سخن نمی گوید. رمزواری و نامفهومی صدای این ساز به ابجد روحانیان مانند گردیده است چوب خوردن بریط کنایه از ضربات زخمه است.

در ابیاتی نیز بریط را به زن آبستنی تشبیه کرده که دردزادن دارد و صدایش چون آوای زنی که موقع وضع حمل اوست می باشد.

○ بریط آبستن تن و نالان دل و مردان به طبع

جان بر آن آبستن فریادخوان افشاندند (۱۰۶)

و بریط نگر آبستن و نالنده چو مریم

زاینده روحی که کند معجزه زایی (۴۳۵)

بریط به حضرت مریم تشبیه شده و صدای آن به حضرت عیسی که معجزه آفرین بود.

○ بریط چو عنذرا مریمی کابستنی دارد همی

وز دردزادن هر دمی در ناله زار آمده (۳۸۹)

صدای بریط در این بیت به صدای حضرت

مریم (ع) در هنگام زادن تشبیه شده است.

(در این چند تصویر کاسه بزرگ بریط یا عود را

در نظر گرفته است).

بریط یا عود ساز مطربه فلك (زهره یا ناهید) نیز

می باشد البته سازهای فراوانی را به زهره نسبت

داده اند حافظ نیز گوید:

○ وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلك

زهره در قرص آمد و بریط زمان می گفت نوش (۲۸۱/۳)

خاقانی به بریط نوازی زهره نیز با توجه به اسطوره

و افسانه‌ای که درباره این ستاره منقول است، اشارتی

دارد:

○ همدم هاروت و هم طبع زین بریط زنم

افعی ضحاکم وریم آهن آهنگرم (۲۴۹)

که اشاره به ماجرای هاروت و ماروت و زهره و داستان معروف آنان دارد در مصراع دوم به اسطوره‌های ایرانی ضحاک و کاوه اشاره می نماید. زن بریط زن = همانا زهره است که هاروت و ماروت که دو فرشته بودند فریب او را خوردند و او را خداوند به صورت ستاره ای مسخ کرد. مولانا گوید:

○ عورتی را زهره کردن مسخ بود

گاو و خر گشتن چه باشد ای عنود.

○ ساز آن رعنای صاحب بریط اندر بزم چرخ

سوز آن فرای صاحب طلیسان انگیکته (۳۹۵)

فرای صاحب طلیسان = ستاره کیوان که به نامهای

راهب دیر هفتم و پیر فلك معروف است. رعنای صاحب

بریط: همان زهره است که ختیاگر فلك می باشد.

در چرخ و فلك بزمنی تصویر شده است و زهره

مشغول نوازندگی می باشد صدای بریط زهره آنچنان

دل انگیز و زیباست که ستاره کیوان که مظهر زهد و

رهبانیت می باشد نیز دچار سوز و حال شده است و

تحت تأثیر قرار گرفته است.

○ ذره خاک درش کار دوصد ذره کرد

راند بر آن آفتاب بر ملکوت احتساب

لاجرم از سهم آن بریط ناهید را

بند رهاوی برفت رفت بریشم زتاب (۴۴)

به بریط نوازی ناهید اشاره کرده است معنای بیت

مفصل است: خاک در او کار صدها تازیانه را می کند،

خورشید خاک در اوست و به خاطر همین محتسب

ملکوت است. شعاعهای خود را به هر طرف

می فرستد، شعاع نیزه گوی او به بریط ناهید رسید

(احتساب و محتسب بودن و ارتباط با موسیقی مهم

است) و آن را از کار انداخت.

○ بریط تنی بی جان نگر موزون به چارارکان نگر

هر هشت رگ میزان نگر زهره به میزان بین دراو (۴۵۲)

بریط به تن بی جانی تشبیه شده که چار عنصر در

او به اعتدالند یعنی سالم است. رگهای او یعنی

تارهایش میزان و کوك است و در آخر به بریط نوازی

زهره اشاره می کند، زیرا «برج میزان خانه زهره

است».

○ بهر حلیهای گوش و گردن بریط

سیم و زر از ساغر و مدام برآمد (۱۴۴)

بریط را به زنی مانند نموده که گوش و گردش

زیورات می خواهند. زروزیور آن ساغر نقره‌ای و

شراب زرد طلاگون است.

○ دستینه بسته بریط و گیسو گشاده جنگ

یعنی درم خریدۀ عیدیم و چاکرش (۲۲۳)

به زنی تشبیه شده است که بردستانش دستینه یا

دستبنده زده است.

○ گاو عنبرفکن برهنه تن است

خر بریط بریشمین افسار (۱۹۷)

بریط را به خری تشبیه کرده است که افسار

ابریشمین دارد افسار ابریشم استعاره برای تارهای

این ساز است.

بریط مانند شخصی است که خون از رگهایش

کشیده شده است و رگهای او خشک گردیده است.

○ شربانش دیده چون رگ بریط نه خون نه حس

خاک و خشش بدیده رای اندر آمده (۵۳۴)

بریط کشیده رگ برون رگهایش را با لوده خون

ساقی به طاس زر درون خون مصفا داشته (۳۸۳)

○ کعب پیاله بگیر قدقینه بیج

گوش چفانه بمال سینه بریط بخار (۱۸۳)

ضمن مراعات نظیر (کعب، قد، گوش و سینه)

چفانه و بریط نیز استعاره مکنیه اند و هر کدام به

انسانی تشبیه شده اند و از لوازم مشبه به گوش و سینه

همراه مشبه آمده است. چفانه نیز از آلات موسیقی

است.

□ چنگ: سازی است مشهور که سر آن خمیده

است و تارها دارد و گویا از شکل کمان شکارچیان و

رزم آوران به وجود آمده است و بعدها تارهای بیشتری

بر آن افزوده گردیده است و کاسه صوتی و ستون

سیم گیر آن شکلهای مختلفی به خود گرفته است.

چنگ منحنی بسیار مورد توجه شاعران بوده است و آن

چنگی است که ستون سیم گیر آن خمیده است کامل

آن امروزه در اروپا «هارپ» نامیده می شود.

○ به ناب موش کزو سرفکنده ام چون چنگ

به چنگ گربه کزو دست بر سرم چوریاب (۵۵)

خود را به چنگ تشبیه نموده است و وجه شبه همان

سرخمیدگی و سرافکندی می باشد. ایهام تناسب

چنگ و ریاب و جناس نام چنگ و چنگ و ایهام تناسب

ناب و چنگ قابل توجه می باشد.

○ چنگست پای بسته، سرافکنده، خشک تن

چون زرقي که گوشت زاحشا برافکنند (۱۳۵)

چنگ را به زرق که نوعی باز سپید شکاری است

تشبیه نموده است.

چنگ مانند بازسپیدی پرروی شکار خود نشسته است

و گویی پایش بسته است لاغر و سرافکنده نیز می باشد

سر او پایین است و مشغول بیرون آوردن احشای

شکار خوش می باشد تارها به محتویات درونی و

احشای شکار مانند گردیده است.

این بیت نیز همان مفهوم را در بردارد،

○ آن چنگ زرق ساربین زر رشته در منقار بین

در قید گیسو دار بین پایش گرفتار آمده (۳۸۹)

○ چنگ چون زالی سرافکنده زشم

گیسوان در پاکشان آخر کجاست (۴۹۳)

چنگ به پیری تشبیه شده است که با شرمندگی

سرفرو افکنده است.

به طور کلی تصاویر این ساز در دیوان خاقانی

فراوان است. چنگ و نوازنده چنگ (چنگی) تصاویر

فراوانی در اشعار خاقانی دارند که توضیح کامل آنها

بسیار مفصل خواهد شد پس به اختصار به این ساز

و نوازنده اش در دیوان خاقانی نظری می افکنیم.

○ چنگست عربان خشن سرش، صدره بریشم در برش

بسته بلاسین میرزش زانوش بنهان بین دراو (۴۵۲)

چنگ به انسانی تشبیه شده است (استعاره مکنیه)

که سرش بی مو است و صدره (جامه) بی آستین که سینه

را می پوشاند) او از ابریشم است (تارهایش) پارچه ای

بلاسین به کمر بسته است (کاسه صوتی آن) و پاهایش

را بدینوسیله پوشانیده است.

○ چنگ بریشمین سلب کرده پلاس دامنش

چون تن زاهدی کز او بوی ریای نوزند (۴۵۹)

به زاهدی تشبیه شده است که پیراهنش ابریشمی

است ولی دامنش و ازارش بلاسین است و این نشانه

ریاکاری اوست چون دو نوع لباس پوشیده است.

یا

○ چنگست بدبیا تنش آراسته تاساق  
وز ساق بزیر است پلاس اینت مُرای (۴۳۵)

- مرایی = ریاکار

○ چنگ ارچه به بردارد پیران از ابریشم  
رائین پلاسین هم بسیار همی پوشند (۵۰۰)

رائین: نوعی زره و شلوار که در قدیم می پوشیده اند  
وزانوان را می پوشانیده است.

○ چنگست پلاس پوش پیری  
سینه سوی کتف از آن بر آورد (۵۰۶)

○ همجودف کاغذ پنش پیران  
همچو چنگ از پلاس بین شلوار (۱۹۷)

○ چنگ زاهد سر و دامنش پلاسین لکن  
با پلاش رگ و پی سر به سر آمیخته اند (۱۱۸)

○ چنگ برهنه فرق را پای پلاس پوش بین  
خشک رگی کشیده خون ناله کتان زلاغری (۴۲۷)

چنگ به زاهد و شخصی بی مو تشبیه شده است.  
قسمت بالای آن که سر آن است و خمیده می باشد  
بدون مو و صاف است و چه شبهه در زاهدی نیز تراشیدن  
سر است.

○ چنگ چون بُختی پلاسی کرده زانویند او  
وز سر بینی مهارش ساریان انگبخته (۳۹۴)

در این بیت چنگ را به شتر قوی هیکل تشبیه کرده  
است که زانویند پلاسینی دارد و نوازنده همچون  
ساریانی مهار این شتر را در کف دارد و او را  
برمی انگیزد.

○ چنگ بین چون ناقه لیلی وازو  
بانگ مجنون هر زمان برخاسته (۴۷۶)

چنگ را به شتر لیلی تشبیه نموده و صدای چنگ را  
به ناله و صوت مجنون مانند کرده است.

○ گرچه تن چنگ شبه ناقه لیلی است  
ناله مجنون زچنگ مدام برآمد

○ بیست و چهارش زمام تافته لیکن  
ناله نه از ناقه از زمام برآمد (۱۴۴)

مفهوم و مضمون بیت قبل را دارد و اشاره به تعداد  
تارهای چنگ که ۲۴ تا بوده است در باره تعداد تارهای  
چنگ در دیگر جای گوید:

○ راستی چنگ را بیست و چهار است رود  
چون یکی از وی گسست کوز شود بی گمان (۳۳۳)

در جای دیگر تعداد تارهای چنگ را ده تا می داند:

○ ور ساق من چو چنگ ببندد به ده رسن  
هم سر به ساق عرش معلا بر آورم (۲۴۴)

چنگ استعاره مکنیه است و تشبیه شده به کسی که  
پایش را با ده طناب بسته اند.

این ساز را به زنی یا شخصی دارای گیسوان نیز  
تشبیه کرده است «گویا گیسوی چنگ کنایت از  
تارهای موئین این ساز است»<sup>۱۱</sup>.

○ دستیته بسته بریط و گیسو گشاده چنگ  
یعنی دم خریدۀ عیدیم و چاکرش (۲۲۳)

○ حلقه ابریشم است و موی خوش چنگ  
چون مه نوکز خط ظلام برآمد (۱۴۴)

گویا حلقه ابریشم همان خمیدگی بالای چنگ  
است که سر چنگ باشد حلقه ابریشم به هلال و  
تارهای چنگ را به شب و تاریکی و خطوط تاریک مانند  
نموده است.

○ ماه نو چون حلقه ابریشم و شب موی چنگ  
موی و ابریشم به هم چون عود و شکر ساختند (۱۱۲)

عود و چنگ ایهام تناسب دارند و مفهوم کلی بیت  
همان مضمون بیت بالاست.

○ حلقه آن بریشمی کز بر چنگ برکشند  
از پی آن جو ماه نو زرد و دو تا ولاغری (۴۲۲)

○ ماه نو حلقه ابریشم چنگ است  
در گوش کن این حلقه چو در حلقه مایی (۴۳۴)

○ در لب باریک جام عاشق لب دوخته  
بر سر گیسوی چنگ زهره سرانداخته (۵۱۹)

چنگ و زهره را دیگر جای نیز با هم آورده است.

○ زهره ز رشک خون دل درین ناخن آورد  
چون سرناخنش کند با رگ چنگ نشتری (۴۲۰)

در وصف نوازنده چنگ است که آنچنان زیبا  
می نوازد که زهره که مظهر خنیاگری است دچار رشک  
می شود و چنگ به بیماری تشبیه شده است که مطرب  
با سر ناخن بیشتر بر رگانش می زند.

پارابا به چنگ تشبیه می نماید که گیسوان بلند دارد  
و تا پایش امتداد دارد و در پایش کشیده می شود.

○ دربرم آمد چو چنگ گیسو در پاکشان  
من شده از دست صبح دست به سر چون رباب (۴۶)

○ ده انگشت چنگی چو فصاد بد دل  
که رگ جوید از ترس و لرزان نماید

○ چو ده عاق فرزند لرزان که هر یک  
زآزار پیری پریشان نماید (۱۲۹)

انگشتان چنگی به انگشتان رگزن ترسویی مانند  
شده است که رگها را با ترس و لرز می جوید. رگ  
استعاره برای تارهای چنگ است. در بیت دوم  
انگشتان چنگی به ده فرزند نافرمان تشبیه شده است  
که بواسطه آزار مانند پیرمردی پریشان می باشند و  
لرزان و هراسانند.

○ چنگی به ده بلورین ماهی آبدار  
چون آب لرزه وقت محاکا برافکند (۱۳۵)

انگشتان چنگی به ده ماهی شاداب و سرزنده تشبیه  
شده است<sup>۱۲</sup>

آن چنگ گردون فش، سرش ده ماه نو خدمت گرش  
ساعات روز و شب درش مطرب مهیا داشته  
سرخمیده چنگ را به گردن تشبیه کرده است ده  
ماه نو استعاره برای انگشتان نوازنده است که روز و  
شب در خدمت چنگ هستند.

○ ناهید زخمه مطرب و می آفتاب تابش  
چنگ ارتفاع می را ربعی به شکل مسطر (۱۹۳)

چنگ شباهتی به ربع دایره اسطرلاب<sup>۱۳</sup> دارد.  
اسطرلاب ربعی يك نوع اسطرلاب است<sup>۱۴</sup>.

مطرب چون زهره زخمه می زند و تابش می چون  
تابیدن آفتاب است و چنگ ارتفاع می را که چون  
آفتاب است اندازه می گیرد ارتفاع از اصطلاحات  
نجومی است<sup>۱۵</sup>.

○ چنگی طیب بوالهوس بگرفته زالی را مجس  
اصلح سری کش هر نفس موی است در پا ریخته  
ربعی نموده پیکرش خطهای مسطر در برش  
ناخن بر آن خطها برش وقت محاکار ریخته (۳۷۸)

چنگی به طیب هوسمندی مانند شده و چنگ به  
پیرمرد بی مویی که موهایش در پایش ریخته و طیب  
نبض این بیمار را می گیرد. مراد گرفتن تارهای مختلف  
در هنگام نوازندگی است. چنگ شکلش چون خط کش  
است و تارهای آن مانند خط می باشد.

○ چنگی آفتاب روی از پی ارتفاع می  
چنگ نهاده ربع فش بر، بر و چهره بربری (۴۲۰)

روی چنگی را به آفتاب از نظر زیبایی مانند کرده

است که چنگ را در بغل گرفته و می نوازد.

○ بر زال سیه موی مشاطه شده چنگی  
بر طفل حبش روی معلم شده نایی (۴۳۵)

چنگی را به آرایشگری مانند می کند که پیر سیاه  
موی را می آراید. چنگ خمیده و پیر است اما موی او  
(تارهایش) سیاه می باشد.

□ دف: از خانواده آلات ضربی (سازهای  
کوبه ای) که به آن دایره نیز می گویند. معمولاً به پوستی  
که بر روی دف می کشیده اند نقاشی می نموده اند و  
بیشتر صحنه شکارگاه و جانوران بر آن نقش می شده  
است. خاقانی بارها به تصاویر بر روی پوست دف  
اشاره می کند:

○ خم چنبر دف چو صحرای جنت؟  
در او مرتع امن حیوان نماید (۱۲۹)

○ در چنبر دف آهو و گور است و یوز و سگ  
کاین صف بر آن کمین بمدارا برافکند (۱۳۵)

○ از حیوان شکارگاه دف آواز  
تهنیت شاه را مدام برآمد (۱۴۴)

○ خم دف حلقه بگوشی شده چون کاسه یوز  
کاهو و گورش با شیر تر آمیخته اند (۱۱۸)

○ آن لعب دف گردان نگر، در دف شکارستان نگر  
و آنچند صف حیوان نگر با هم به پیکار آمده (۳۸۹)

○ چنبر دف شکارگه زآهو و یوز و گور و سگ  
لیک بهیج وقت ازو هیچ شکار نشکری (۴۲۷)

○ دف را خم، چو گانگ شنه یا صورت ایوان شه  
همچون شکارستان شه اجناس حیوان بین دراو (۴۵۲)

○ در بر دف هر آنچه حیرانند  
یاد شاه اخستان کنند همه (۴۸۳)

○ دف تا به شکارستان شاد است باز و سگ  
غم زان چو تروان سر در خار همی پوشد (۵۰۰)

این ابیات همه دلالت بر نقش و نگارهای روی دف  
دارد و نقاشیهای روی آن را توضیح می دهد.

دف چون حلقه است و وقتی در دست گرفته  
می شود هلالی از آن هویداست (قسمت بالای) علاوه  
بر این درون چنبر و چوب دف نیز حلقه های فراوانی  
تعبیه شده است تا صدای دف را زیباتر نماید این  
مطلب باعث شده تا خاقانی دف را به هلال و بدر و  
حلقه، چنبر فلك و حلقه بگوش و غیره تشبیه کند.

○ زان چون هلالی چوب دف شیدا شده خم کرده کف  
ما خون صافی را به کف از حلق شیدا ریخته (۳۷۸)

○ دف چون هلالی بدرسان گرد هلالش اختران  
هر سو دو اختر در قران جفتی چو جوزا داشته (۳۸۳)

(اختران = حلقه ها) استعاره صریح است و روبرو  
بودن این حلقه ها با یکدیگر به قران ستارگان تشبیه  
شده است.

○ دف هلال بدر شکل و در شکارستان او  
از حمل تا نور و جدیش کاروان انگبخته (۳۹۴)

حمل و نور و جدی معنای لغویشان مورد نظر  
است. منظور بروج نیست و اشاره به همان نقاشیهای  
روی دف دارد. ایهامی که بین هلال و بدر و حمل و نور و  
جدی پدید آمده، جالب است.

○ دف حلقه تن و حلقه بگوش است همه تن  
در حلقه سگ تازی و آهوی خطایی (۴۳۵)

○ چنبر دف شود فلك مطرب بزم شاه را  
ماه دو تا سبو کشد زهره سه تایی نوزند (۴۵۹)

○ گردون چنبری زین گوش روز عید  
حلقه بگوش چنبره دف همچو چنبرش (۲۲۳)

«گردون چنبری به خاطر شنیدن آوای طبل و نقاره  
روز عید فطر غلام حلقه بگوش چنبره دایره ای شد که  
مانند چنبر خودش (فلک) ۱۵ بود.  
پوست آهو را بر دف می کشیده اند.  
○ دف کز تن آهوآن سلب داشت  
آواز گوزن سان برآورد (۵۰۶)  
صدای دف را به صدای گوزن تشبیه کرده است.  
○ در پوست آهو چنبرش، آهو سربنی همبرش  
وزگور و آهو دربرش صید آشکارا ریخته (۳۷۸)  
ماه را نیز به دف سیمین تشبیه کرده است و زهره  
این دف سیمین را بر درگاه شاه اخستان بصدا  
درمی آورد.  
○ لحن زهره بر دف سیمین ماه  
بر درگاه اخستان برخاسته (۴۷۶)  
اشاره به پوشش دف نیز دارد که گویا در غیر مواقع  
استفاده کاغذ بر آن می کشیده اند.  
○ همچو دف کاغذپش پیراهن  
همچو چنگ از پلاس بین شلوار (۱۹۷)

□ رباب: سازی زهی است مانند طنبوری بزرگ  
می باشد و چهار تار دارد. گویا اشکال گوناگون داشته  
است.  
رباب دست بر سر است یعنی دستش بر سرش قرار  
دارد که می تواند هم اشاره به دسته بلند آن باشد که بر  
روی کاسه اش (سرش) قرار دارد یا قسمت فوقانی که  
محل کوکهای آن است و چون دست می ماند که  
توضیح اول صحیحتر می نماید.  
رباب به استعاره در ابیات فراوانی به انسانی تشبیه  
شده که دست بر سر نهاده است یا دستش بر سرش  
می باشد.  
○ در برم آمد چو چنگ گیسو در پاکشان  
من شده از دست صبح دست به سر چون رباب (۴۶)  
○ به ناب موش کزو سرفکنده ام چون چنگ  
به چنگ گر به کزو دست بر سرم چورباب (۵۵)  
○ چون ربابست دست بر سر عقل  
از دم وصل تو نظلم دار (۱۹۷)  
عقل را به رباب تشبیه کرده است، تشبیه معقول به  
محسوس.  
○ بر سر بمانده دست رباب از هوای عید  
افتاده زیر دیگ شکم کاسه سرش (۲۲۳)

○ ناهید دست بر سر از این غم رباب وار  
نوحه کتان نشید سرای اندر آمده (۵۳۳)  
دو کاسه تختانی رباب به شکم و سر مانند شده  
چون اولی بزرگتر است پس سر او زیر شکم واقع شده  
است. سر و شکم داشتن رباب استعاره می باشد. و این  
دو کاسه به کاسه و خزینه نیز تشبیه شده است که هر دو  
خالی اند.  
○ چون ربابم کاسه خشک است و خزینه خالی است  
پس طنابم در گلو افکنده اند اعدای من (۳۲۲)

○ من جفته چنگ و گم شده سر نای و چون رباب  
خالی خزینه از دم و کاسه از طعام (۳۰۱)

○ بر سر بمانده دست رباب از هوای عید  
افتاده زیر دیگ شکم کاسه سرش (۲۲۳)  
سیمهای رباب که به چوبهای کوک پیچیده  
شده اند. رباب را مانند اسیری نشان می دهد که بر

گردنش طناب افکنده شده، نیست ص (۳۲۲).  
○ دست رباب و سربکی بسته بده رسن گلو  
زیر خزینه شکم کاسه سر زمضطری (۴۲۷)  
○ حلق ربابت بسته طنابست اسیروار  
کز درد حلق ناله بر اعضا برافکنند (۱۳۵) ۱۶  
حلق داشتن نیز از لوازم استعاره مکنیه می باشد.  
رباب به انسانی تشبیه شده است.  
اشاره به تعداد تارهای رباب نیز دارد که مختلف  
است.  
○ برکاس رباب آخور خشک خر عیسی است  
کز چار زبان می کند انجیل سرایی (۴۳۵)  
○ چار زبان رباب دوش به مجلس  
از طرب این هشت گوش را خبر آورد (۱۴۸)  
○ گوش رباب از هوا پیام طرب داشت  
ازسه زبان راز آن پیام برآمد (۱۴۴)  
○ دست رباب و سربکی بسته بده رسن گلو  
زیر خزینه شکم کاسه سر زمضطری (۴۲۷)  
رگ استعاره برای تارهای رباب است و زخمه نیز  
به نیش و نشتر مانند شده است.  
○ مجلس دست ربابست ضعیف ارچه قویست  
چار طبعش که به انصاف درآمیخته اند (۱۱۸)

○ نالان رباب از عشق می دستینه بسته دست وی  
بر ساعدش بالای پی رگهای بسیار آمده (۳۸۹)  
○ بازوی دست رباب از بس که برگ خورده نیش  
نیش چو نیش زرگ آب روان انگیکته (۳۹۴)  
○ دست رباب را مجلس تیز و ضعیف هر نفس  
نیض شناس بر رگش نیش عنای نوزند (۴۵۹)  
○ بر سر رگهای بازوی رباب  
نشتر راحت رسن آخر کجاست (۴۹۲)  
○ نالنده رباب ایرا آزرده شده از زخمه  
لیک از خوشی ناله آزار همی پوشد (۵۰۰)  
رباب استعاره کتابی است. به ناله رباب و چوب  
خوردن اویاز هم اشاره دارد.  
○ وز چوب زدن رباب فریاد  
چون کودک عشرخوان برآورد (۵۰۶)  
○ نالان رباب از بس زدن هم کفچه سرهم کاسه تن  
چوبین خرش زرین رسن بس تنک میدان بین دراو  
رباب را به خر چوبین و تارهایش را به رسن زرین  
آن خر تشبیه کرده است.  
جام و می نیز دستینه ربابند در اینجا نیز استعاره  
کتابی موجود است.  
○ بهر دستینه رباب از جام و می  
زر و بسد رایگان برخاسته (۴۷۶)  
○ از پی دستینه رباب کف می  
چون گهر عقد یک نظام برآمد (۱۴۴)  
رباب نوای زیبایی پدید می آورد گویا کاسه رباب  
حلوایی دارد که آنرا در کاسه سرهای شنوندگان  
می ریزد. شیرینی و لطافت صدای رباب در مغز و جان  
می نشیند صدای شیرین نوعی حساسیزی نیز می تواند  
باشد.  
○ کاسه رباب از شعر تر برنوش قول کاسه گر  
در کاسه سرها نگرزان کاسه حلوا ریخته (۳۷۸)  
خاقانی وقتی می خواهد دشمنی خود را با ریاکاران  
بیان کند می گوید که تارهای رباب من از روده اهل  
ریاست.

○ تا بنوای مدیح وصف تو برداشتم  
رود رباب منست روده اهل ریا (۳۹)  
به مضراب رباب نیز اشاره کرده است و ماه را مانند  
کمانچه رباب خوانده است.  
○ پیش چنین مجلسی مرغان جمع آمدند  
شب شده چون شکل موی می چو کمانچه رباب (۴۲)  
○ بی دست ارغنون زن گردون برنگ و شکل  
شب موی گشت و ماه کمانچه رباب شد (۱۵۶)  
«از کمانچه منظورش مضراب است شب شکل  
موی است یعنی سیاه و به هیئت زلف آشفته است، ولی  
در استعمال موی ایهام است چه معنی مراد (دوم) تار  
رباب است» ۱۷.  
□ کوس: بزرگترین ساز از خانواده آلات کپوه ای  
می باشد در میادین رزم و همینطور اعیاد و جشنها و  
روزهای خاص نواخته می شده است. خاقانی در  
قصیده (کنز الکاظمی) از کوس یاد نموده و آنرا با  
صدایش به چیزهای مختلف تشبیه نموده است که به  
اختصار ذکر می شود. کوس به طوطی غماز تشبیه  
شده که از او سخن می شنوند، حاجیان را به لشکری  
مانند نموده که دیورا در پای علم لشکر خویش کشته اند  
و کوس مانند شخصی به آنان تهنیت می گوید، کوس  
چون کرنای (شبیور بزرگ) حضرت سلیمان است که  
صدایش مانند صدای عنقا است و دیوان را گرمی کند.  
کوس مانند هاروت ساحر است و چون زهره صدایش  
زیباست با صدای خویش امروز را فردا کرده است  
یعنی دنیا را قیامت نموده است چون خم ایوان سلیمان  
است که صدای حضرت داود از این ایوان به گوش  
می رسد.  
مانند صومعه کیوان (راهب چرخ) است که بانگ  
تسبیح شش دانه پروین از آن به گوش می رسد. مانند  
کمان فلک است (قوس) که صدای تیر (دبیر فلک) در  
ماه جوزا (خانه تیر) از آن بگوش می رسد، کوس دل و  
درد دل ندارد پس ناله اش از جیست، چون مار حلقه  
شده ای است که سرش را به سختی می کوبند و  
صدایش از مکه به صنعاً می رسد. خم کوس مانند هلال  
ماه ذوالحجه است اگر ماه بتواند صدایی چون صوت  
زیبای زهره داشته باشد (تشبیه تفضیل) فلک آرزومند  
است که چنبر این کوس باشد تا صدایش از کوه  
رحمت به تنهایی برخیزد.  
○ صبح شد هدهد جاسوس کز او واپرسند  
کوس شد طوطی غماز کز او واشنوند  
○ کشته شد دیو به پای علم لشکر حاج  
شایدار تهنیت از کوس مناجا شنوند  
○ کوس حاج است که دیر از فرغش گردد کر  
زو چو کرنای سلیمان دم عنقا شنوند  
○ یا رب آن کوس چه هاروت فن زهره نواست  
که زیک پرده صدا بجانش بمعدا شنوند  
○ چه کند کوس که امروز قیامت نکند  
نه ندارد نفس صور که فردا شنوند؟  
○ کوس را بین خم ایوان سلیمان که در او  
لحن داود به آهنگ دل آرا شنوند  
○ کوس چون صومعه پیر ششم چرخ کز او  
بانگ شش دانه تسبیح ثریا شنوند  
○ کوس را دل نه و دردی نه، چرا نالدزار  
ناله زار زدرد دل دروا شنوند

○ کوس چون مار شده حلقه و کوبند سرش بانگ آن کوفتن از کعبه به صنعا شنوند

○ سخت سرکوفته دارندش و او نالد از آنک ناله مرد زسر کوبه اعدا شنوند

○ خم کوس است که ماه نو ذوالحجه نمود گرمه لحن خوش زهره زهره شنوند

○ خود فلک خواهد تا چنبر این کوس شود ناصداش ازجبل الرحمه به تنهاشوند (۱۰۱۰۰)

نیز کوس را به انسان گرسنه ای مانند نموده که در آرزوی نان فریاد می کشد و می خواهد که او را سیر کنند.

○ کوس شکم تهی را بود آرزوی نان یا قوم اطعمونی آوازش آمد از بر (۱۸۶) که استعاره کتابی است.

صدای مرغان را نیز به صدای کوس پادشاه تشبیه نموده است.

○ صوت مرغان بدر جرخ مگر با دم خویش بانگ کوس ملک ناجور آمیخته اند (۱۱۸)

□ نای، نی، مزار: از آلات معروف موسیقی که نوع کاملش هفت بند نام دارد.

نی نوای دل انگیز و آشنایی دارد که مجالس بزمی را به کار می آید و هم در سماع عارفان استفاده می شود. نوای دردآلود و حزن انگیز آن مقرون با لطافت و صفاست و بیهوده نیست که مولانا مثنوی را با نی آغاز می کند و استفاده های رمزی و سمبلیک فراوانی از نی دارد. نای از گل و نال و فلز و شاخ و استخوان و چوب ساخته می شده است.

خاقانی نای را بارها به افعی و مار تشبیه نموده است و وجه شبه را در این تشبیه سیاهی و بلندی در نظر می آورد.

○ نای افعی تن و ازیس دهنش بوسه زدن با تن افعی جان بشر آمیخته اند (۱۱۷)

نی به افعی مانند شده که نوازنده لب بر لب آن می نهد (بوسه بر دهان افعی می زند) و نفس خویش را که همچو جان می باشد با تن افعی می آمیزد تن افعی دارد (نای) ولی جان بشری (نفس) در اوست.

○ نای است یکی مار که ده ماهی خردش پیرامن نه چشم کند مار فسایی (۴۳۵)

ده ماهی استعاره برای انگلستان نوازنده نای است و نه چشم نیز استعاره برای سوراخهای نی.

○ آن نی جو ماری بی زبان سوراخها در استخوان هم استخوان سرمه دم هم گوشت زاعضا ریخته (۳۷۸)

نی به مار بی زبان مانند شده است که گوشت اعضایش ریخته است و از او استخوانی باقیست و در استخوانش نیز سوراخهایی وجود دارد.

○ مار زبان بریده نگر نای روز عید سوراخ مار در شکم بادپرورش

○ مار است خاک خواره پس او باد از آن خورد کز خوان عید نیست غذای مقررش (۲۲۳)

نایی که در روز عید نواخته می شده تشبیه به مار زبان بریده ای شده است که در شکم بادپرورش سوراخهایی موجود است. غذای مار خاک است اما این مار (نی) باد می خورد زیرا از خوان عید برای او غذای مقرر ننموده اند.

○ آن آبنوسین شاخ بین مار شکم سوراخ بین افسونگر گستاخ بین لب بر لب مار آمده (۳۸۹)

آبنوسین شاخ و مار شکم سوراخ استعاره برای نی می باشند و نوازنده نی نیز به افسونگری مانند شده که لب بر لب مار نهاده است.

○ پس به افسونگری ز صورت نی افعی بی زبان کنند همه (۴۸۲)

مفهوم بیت بالا را دارد.

نی بی زبان است و از راه چشم سخن می گوید بی زبانی و از راه چشم سخن گفتن نوعی حسامیزی نیز هست زبان و چشم آوردن برای نای استعاره است که خاقانی چندین بار آنرا بکار برده است.

○ چون نای اگر گرفته دهان دارم چرا این دم زراه چشم همانا بر آورم (۲۴۴)

○ گفت چون بریط مزن زراه زبان دم دم زره چشم زن چون نای صفاهان (۳۵۷)

○ چون بریطت زبان چه بکارست بهتر آنک چون نای بی زبان زنی الحان صبحگاه (۳۷۵)

○ نخست از من زبان بسته که طفل اندر نوآموزی جو نایش بی زبان باید نه چون بریط زباندانش

○ جو ماندم بی زبان چون نای جان در من دیدم از لب که تا چون نای سوی چشم رانم دم بفراش (۲۰۹)

○ نایست جوشه زاده حبش که زنه چشم بانگش از آهنگ ده غلام برآمد (۱۴۴)

○ خبه گشتم دهن و حلق فرو بسته جوانی وز سر ناله شمانیز جواناید همه (۴۰۸)

○ نای بی گوش و زبان بسته گلو از ره چشمش فغان برخاسته (۴۷۶)

○ نایست گلو فشرده پس چیست کز سرفه قتیبه جان بر آورد

○ از پس که ره دمان گرفتست بانگ از ره دیدگان بر آورد (۵۰۶)

○ نایست بسته حلق و گرفته دهان چرا کز سرفه خون قتیبه حمرا برانکند (۱۳۵)

«گلوگاه نای بسته شده است و او دهان گرفته است زیرا از اینکه شیشه باده به سرفه افتاده است و خون بالا می آورد و پرون می افکند سخت اندوهناک است» (استعاره مکنیه).

○ نای از دو آتش باد نوری طوق و نارش تاج سر باد و نی و نارش نگر هر سه زبان نداشتند (۳۸۳)

نی از نظر سیاهی به هندو و شاه هندو حبشی و شاه حبش مانند گردیده است.

○ جنبش ده ترک لره دار زشادی هندوی نه چشم را به بانگ در آورد (۱۴۸)

ده ترک لره دار استعاره برای انگلستان نوازنده نی و هندوی نه چشم نیز استعاره برای نی است. انگلستان سپید و لرزان نایی صدای نی سیاه را که چون هندویی با نه چشم است درمی آورد.

○ نای چو شه زاده حبش که ز نه چشم بانگش از آهنگ ده غلام برآمد (۱۴۴)

نی به شاهزاده حبشی مانند شده است و ده غلام استعاره برای انگلستان نوازنده است.

○ چون شاه هند پیش و پیش ده غلام ترک از قر عید که نی و گه شکر افسرش

○ بل هندویست برهن آتش گرفته سر چون آب عیدنامه زردشتی از برش (۲۲۳)

○ نای چون شاه حبش ده ترک خادم پیش و پس هشت خلد از طبع و نه چشم از میان انگیخته (۳۹۲)

○ نای عروسی از حبش ده ختنیش پیش و پس تاج نهاده بر سرش از نی قند عسگری (۴۲۷)

نی به عروس حبشی و شاه حبش و هندو و شاه هند مانند شده. ده غلام ترک و ده ترک خادم و ده ختنی استعاره برای انگلستان نایی است.

بر زال سیه موی مشاطه شده چنگی بر طفل حبش روی معلم شده نایی (۴۳۵)

نوازنده نی به معلمی تشبیه شده که کودک سیاهی را درس می آموزد طفل حبش روی استعاره برای نای است.

○ نایست چون طفل حبش ده دایگانش ترک فتن نه چشم دارد شوخ و خوش صدچشم حیران بین دروا (۴۵۲)

○ نای چون شاه حبش در پیش و پس ده غلامش یاسبان آخر کجاست (۴۹۲)

سیه خانه آبنوسین نایی به نه روزن و ده نگهبان نماید مگر باد را بند سازد سلیمان که باد مسیحا برزدان نماید (۱۲۹)

نی به خانه سیاه آبنوسینی مانند شده که نه پنجره دارد (سوراخهای نی) و ده نگهبان (انگلستان نایی) و صدای آن به نفس و دم مسیحایی حضرت عیسی مانند گردیده و صدای نی به گریه و ناله نیز مانند شده است.

○ گیسوی چنگ ورگ بازوی بریط ببرید گریه از چشم نی نیز نگر بکشاید (۱۶۰)

و از زبان پسرش که در بستر بیماری افتاده است می گوید:

○ خبه گشتم دهن و حلق فرو بسته جو نای وز سر ناله شما نیز جواناید همه (۴۰۸)

نی را به کلاغ برکنده نیز تشبیه نموده اما این کلاغ، نوای بلبلان را دارد.

○ نای چو زاغ کنده برنفرز نوا چو بلبلان زاغ که بلبلی کند طرفه نوای نوزند (۴۵۹)

○ نایست سیه زاغی خوش نغمه تر از بلبل کاندنر دهن کبکی مفقار همی پوشد (۵۰۰)

کبک استعاره برای نایی است.

(والسلام)

۱- چهار مقاله، نظامی غرضی، تصحیح دکتر معین ص ۲۷.

۲- راک به صور خیال در شعر فارسی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی چاپ سوم ۱۳۶۶ ص ۵۸۴ به بعد.

۳- برای تعاریف آلات موسیقی در این مقاله از کتب حافظ و موسیقی حسینی ملاح، موسیقی ایرانی روح... خالقی و لغت نامه دهخدا و برهان قاطع با حواشی دکتر معین استفاده شده است.

۴- دیوان خاقانی شروانی، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی چاپ سوم ۱۳۶۸ انتشارات زوار.

۵- رخسار صبح، میرجلال الدین کزازی ص ۳۷۰.

۶- انجیل عیسی مسیح (ترجمه فارسی) انتشارات آفتاب عدالت چاپ دوم ۱۳۶۲ راج به صص ۲۸ و ۵۹ و ۱۰۲.

۷- دیوان حافظ، تصحیح دکتر پرویز نائل خانلری چاپ دوم ۱۳۶۲.

۸- راک به فرهنگ اصطلاحات نجومی ابوالفضل مصفی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگ، ۱۳۶۶.

۹- همان.

۱۰- حافظ و موسیقی، حسینی ملاح ص ۹۴.

۱۱- برای معنای بیت به رخسار صبح مراجعه شود.

۱۲- لغت نامه دهخدا.

۱۳- فرهنگ اصطلاحات نجومی ص ۳۱۴.

۱۴- همان ذیل ارتفاع.

۱۵- حواشی دکتر معین بر اشعار خاقانی به کوشش دکتر ضیاءالدین سجادی، چاپ دوم ۱۳۶۹ پازنگ ص ۸۵.

۱۶- رخسار صبح ص ۳۷۹.

۱۷- حواشی دکتر معین ص ۴۱.

۱۸- رخسار صبح ص ۳۷۵.